

گفت‌وگوی «هارتکه مایر» با «چنگیز آیتانف»، نویسنده قرقیزی

گفت‌وگوی صادقانه و با روی باز

پیش‌درآمد

آیتانف در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۸ میلادی در قرقیزستان متولد شده است. بعد از تحصیل در رشته پزشکی در مدرسه عالی چامبول به عنوان بازرس دامپزشک به کار مشغول شد. به دلیل اختناق استالینی و مبارزات پدرش نفل مناسیی به‌دست نیامد. به این جهت به ادبیات روی آورد و در این راه موفق شد. وی به عنوان مفسر اسطوره‌های قرقیزستانی با نوشتن رمانهای سحرآمیزی مانند «اولین مملع» و «خداحافظی از گلزار» مشهور شد. علاوه بر آن نقوذ سیاسی هم پیدا کرد و شاعر فرانسوی لوئیس آراگون (Aragon) رمان مشهور وی به‌نام «جمیله» را زیباترین داستان عشقی نامید. آیتانف، رئیس اتحادیه نویسندگان قرقیزستانی و نماینده روسیه در نهاد ریاست جمهوری گورباچف شد. بعد از آنکه در سال ۱۹۹۰ از این کار استعفا داد، سفیر روسیه در لوگزامبورگ شد و این منصب را تا سال ۱۹۹۳ حفظ کرد. او در لوگزامبورگ نماینده یک امپراطوری در حال زوال بود. تجارب شخصی، زمینه مفاهمه با انسانهای دیگر را فراهم می‌آوردند. در مروری بر بیوگرافی آیتانف می‌بینیم که وی با دو فرهنگ در ارتباط بود. وی اهل قرقیزستان بود ولی وطن وی تحت حاکمیت روسیه قرار داشت، لذا از همان ابتدا با دو زبان رشد کرد. کسی که مانند وی در شرایط بحرانی و

سردرگمی با احساس نفرت خود آشنا شده باشد، می‌تواند درک کند که در وجود چنین انسانی زور و خشونت و آدم‌کشی به صورت بالقوه آرمیده است.

آیتانف با بودایی مشهور «دلیاسکو ایکدا» (Ikeda) گفت‌وگو کرده است و کاربرد گفت‌وگو را در دوران وضعیت بحرانی بین قرقیزستانها و ازبکها لمس کرده است.

به چه ایده‌آلهایی عقیده داشته؟ نقطه‌های عطف زندگی وی کدام‌اند؟ تجارب خود را چگونه به دست آورده است؟ آیتانف تعصب در ایدئولوژی و رای و نظر شخصی را استیبه می‌داند؛ از این جهت گوش شنوا برای حرفها و نظریات طرفین مشاجره دارد که در منازعات و مشاجرات حتی به خون یکدیگر تشنه‌اند، او می‌تواند به گفتار آنها گوش دهد و مواضع آنها را بفهمد. برای نویسنده‌ای که دنیاها و مواضع مختلفی را در فکر خود طراحی می‌کند، دیگران و دنیای آنها را فهمیدن آسانتر است. خود را به جای انسان دیگری گذاشتن و دنیای تفکر آنها را لمس کردن، از جمله نکات ضروری در گفت‌وگوست.

بسیاری از موضوعاتی را که آیتانف مطرح کرده است، با سوالات ما در تمرین جلسات گفت‌وگو رابطه مستقیم دارد. آملادی برای تأمل و تفکر و تجدید نظر به منظور به‌دست آوردن راهکارهای جدید یکی از عناصر کلیدی گفت‌وگوست.

این چنین آید امکان نهمین اموری را فراهم می‌سازد که انسان معمولاً در درون خود جرئت پذیرفتن آنها را ندارد و همین امر زمینه تغییر و تحول شخصی در روند گفت‌وگو به هنگام برخورد با دیدگاه‌های مختلف می‌گردد.

بیان تصویرآمیز آیتماثف بر لزوم خلق معانی جدید در کلام بین انسانها و به‌وسیله انسانها اشاره دارد، زیرا «اگر کلام را با هم رد و بدل نکنیم، می‌میرد».

آیتماثف امید دارد که انسان و زمین در دیالوگ زبان مشترکی پیدا کنند و بشر بتواند با طبیعت گفت‌وگو کند.

هارتکه مایر: نظر شما درباره افزایش هر روزه به تعداد آلتماثیهای که به آثار شما علاقه دارند و آن را مطالعه می‌کنند، چیست؟

آیتماثف: نباید علت آن جنگ باشد که هر دو ملت رنجها از آن برده‌اند. شاید به همین جهت که ما با هم دشمن بوده‌ایم و دردهای مشترکی بر ما رفته است، به سرنوشت یکدیگر علاقه‌مند شده‌ایم و به همدیگر توجه بیشتری داریم.

هارتکه مایر: پس می‌توان گفت درگیر بودن در درد و تراژدی مشترک هم می‌تواند شرایط گفت‌وگو را آماده سازد، البته در صورتی که زمانی فرا رسد که بذریعۀ علاقه و توجه جدید افشانه شود. سرگذشت زندگی خانوادگی شما خود یک تراژدی است. پدرتان در سال ۱۹۳۷ قذافی سیاست استالین شد.



آیتماثف: بله، مرگ پدره یک فاجعه بود. حدود نیم‌قرن نمی‌دانستیم در کجا به خاک سپرده شده است. بالاخره در سال ۱۹۹۱ در یک گوردسته‌جمعی او را پیدا کردیم. تمام بدن وی خاک شده بود، اما شکایت‌نامه‌ای که بر روی سینه‌اش حمل می‌شد، سالم مانده بود.

پدرم با تمام وجود در خدمت انقلاب بود و به لزوم اشتراکی کردن عقیده داشت. شاید همان موقع شک هم داشت اما در همان نقطه شک و شناخت جدید، حیات وی پایان یافت؛ گرچه هنوز خیلی جوان بود و بیش از سی‌وسه سال نداشت.

هارتکه مایر: زندگی ادبی بر اثر چه تجاریمی شکل گرفت؟

آیتماثف: به خانواده ما داغ رسوایی زده شده بود؛ به طوری که مرا در سازمانهای آزمایشی هم نمی‌پذیرفتند. اما روزی از سالهای کلاس ششم کسی مرا در راه مدرسه به خانه مخاطب قرار داد و گفت: «دو شاگرد خوبی هستی، روسی هم می‌دانی، کتب فرمانداری منطقه بشو».

شاید نتوانید تصور کنید، تازه به سن چهارده سالگی رسیده بودم که منشی اداره شهرداری شدم و همه کارهای نوشتنی را به من واگذار می‌کردند.

از آنجا که پدرم قربانی فشار و اختناق استالینی شده بود، بعد از تحصیل شغل مناسب نیافتم و راه دیگری جز آن نداشتیم که علائق و استعدادها را در دنبال کنیم و به این جهت به

هارتکه مایر: شما در کتاب گفت‌وگوی خود با فوجی‌یام زمینه‌های فکری سیاست فعلی خود را تحلیل کرده‌اید.

آیتماثف: بله، این کتاب برایم شگفت‌آور بود. طرف گفت‌وگوی من «دایاسکو ایکدا» است که همس من است و دوران جنگ را در طرف ژاپنیا به‌سر برده است. به هنگام آشنایی متوجه شدیم شباهت روحی و فکری زیادی داریم، یعنی یک قربانیت روحی بین ما وجود داشت، این در حالی است که او بودایی است و من خود را طرفدار چند مذنبی می‌دانم و در یک فرهنگ اسلامی رشد کرده‌ام. «ایکدا» پیشنهاد کرد، گفت‌وگوی خود را به صورت کتابی به چاپ برسانیم. او یک دانشمند بود و من یک نوگرا و اصلاح‌طلب در زمینه مربوط به محیط زیست، هنر، سیاست، تاریخ، حیات و مرگ. برای من بسیار جالب بود که بوداییها هیچ‌گونه ترسی از مرگ ندارند. «ایکدا» سوال عجیبی برایم طرح نمود: «می‌توانید به من بگویید، چرا یک انسان به کشتن انسان دیگر دست می‌زند؟» در جواب این سوال مدتی با تعمق فکر کردم. با وجود اینکه همه می‌دانیم، تاریخ انسانیت از همان ابتدا با برادرکشی شروع شده است تا برسد به جنگهای مدرن و انقلابات، بالاخره به این نتیجه رسیدم که در جواب این سوال ماجرای از زندگی خصوصاً که خود شاهد بوده‌ام، توضیح دهم.

وقتی که یک عددگاو منحصر به فرد ما را در جنگ دزدیدند، خواهران و برادرانم گرسنه بودند و بقیه اعضای فامیل در بستر بیماری خوابیده بودند. اسلحه‌های قرض کردم و تصمیم قطعی داشتم دزد را بگیر بیاورم و بکشم. چنین احساساتی را هنگام توضیح مجدداً در خود مشاهده کردم و می‌دانستم، نفرتی را که آن روزها داشتم، برای تجربه بسیار مهمی بود.

هارتکه مایر: گفت‌وگو در تجارب شما چه نقشی دارد؟

آیتماثف: گفت‌وگو در حیات یک قوم جای خاصی دارد، به‌خصوص هنگامی که تحولات و یا منازعاتی در میان است. برای قریقزینها گفت‌وگو به معنی «صحبت با کلام صادقانه و روی باز» است. برای من گفت‌وگو با ایکدا جرقه مهمی بود، اشیاء را طوری بنگرم که معمولاً انسان در درون خود جرئت دین و توجه به آنها را ندارد. نامه‌ها و گفت‌وگوها را با ایکدا در زمانی بود که آن را به عنوان مهلت و مرخصی اخلاق می‌توان نامید. از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی برایم فرصتی فراهم آورد، کمی به درون خود فرو رفته و از نو در مورد همه چیز فکر کنم. در پی آغاز و شروع دیگری بودم.

هارتکه مایر: وقتی کتابهای شما را می‌خوانم، احساس می‌کنم شما به موضوع رعایت اخلاق در رفتار زیاد فکر

را به عنوان یک سیستم، کامل و چند لایه‌ای می‌دانند که در آن هر جزئی در عین حال شامل کل است. بوهوم، بنا را بر این می‌گذارد که ساختار جهان واقع نیز بر همین اصل استوار است و هر عضوی شامل کل است.

ایتمافت: پیچیدگی و به هم پیوستگی مسائل در وجود خود انسان قرار دارد. یک انسان همه چیز را در خود به‌طور متمرکز شده دارد. اما به این امر آگاهی ندارد و نظیفه یک رمان خوب در آن است که انسان را برای این نوع تفکر برانگیزاند. با چنین نگرشی سعی من بر آن است که انسان و جامعه را با هم جمع کنم. این تاکید امکانات بالقوه در انسانها را به عنوان نوع انسان بیدار می‌کند. اگر ما در این باره نیندیشیم که به همدیگر متعلق هستیم و یک نقطه آغاز مشترک داریم، به وضعیتی می‌رسیم که در آن بد بر خوب غلبه پیدا می‌کند. از بین بردن قطعی بدیها ناممکن است.

خوب و بد هر دو به نوعی در یک توازن قرار می‌گیرند تلاش ما باید بر این باشد که سدی در برابر بدیها بنیسیم، ولی ممکن است در جریان آن وقایع بیفتیم که نفوذ بدیها را زیادتز کند این امر بر ترکیب و تالیف روانی و ژنتیک انسانها خواه ناخواه اثر می‌گذارد. این موضوع از یک طرف بسیار جالب به نظر می‌رسد و از طرف دیگر واقعیت تلخی است. این موضوع از جهت تئوریکی زمینه رمان اخیر من «کاساندرامال» است و در تصویر و اشکال آن به بیان می‌آید این موضوع در عین حال به سیاست جهانی نیز مربوط می‌شود.

هارتکه مایر: شما در کتاب خود با «ایکدا»، مرام دیالوگ را در برخورد با «فوجی یاما»، محور قرار داده‌اید به معنای نوعی ملاقات بین انسانها، به هنگامی که آنان پیشداوری، تصورات و نظریه‌های خود را کنار گذاشته باشند. آیا عقیده دارید این مرام که بین دو انسان موثر است، در حوزه سیاسی، و با هنگام تغییر و تحولات زیست‌بومی هم می‌تواند این روح را انتقال دهد؟

ایتمافت: به نظر من دیالوگ اولین شکل ارتباط است. چگونه این مرام پیاده شود و چه استفاده مشخصی از آن شود، مربوط به مسائل مختلف در عمل است. به چه دلیل گفت‌وگو و دیالوگ بین من و ایکنان این چنین عمقی پیدا کرد و توسعه یافت؟ فکر می‌کنم دلیل آن قربات و نزدیکی زیادی است که بین تجارب زندگی ما وجود داشت. حتی در مورد نظریات و نوع نگرش نسبت به حیات به هم نزدیک هستیم، با وجود آنکه زمینه فرهنگی من اسلام است، ولی چون نمی‌خواهم جهانییتی محدودی داشته باشم؛ خود را تنها وابسته به یک مذهب نمی‌دانم، گفت‌وگوئی ما جالب و زنده بود. وقتی که انسانها خود را با تصورات و محتوای عقایدشان عمیقاً هم هویت ببینند، گفت‌وگو مشکل می‌شود.

ایتمافت: برای من یک ایده‌آل وجود دارد، که در انجیل نوشته شده است: راستگویی، توجه و احترام متقابل، و دیگری را دوست داشتن. اما روزمرگیهای جاری اکثر انسان را از اصل خوب بودن دور می‌کند. حتی اگر انسان مستراً پشت به ارزشها کند، و متوجه شود که تمایل به بدیها هم بالقوه در وی وجود دارد، باز هم این ایده‌آلها برقرارند و ایده‌آلها تکیه‌گاه انسان به هنگام برخورد با بدیها هستند. مهم آن است که ما با دیگری در گفت‌وگو باشیم، زیرا کلام در صورت عدم مبادله با دیگران می‌میرد.

هارتکه مایر: آثار و تالیفات شما، وابستگی به طبیعت را منعکس می‌کند. آیا حفاظت جهان طبیعی دور و برمان همیشه برای شما دارای اهمیت بوده است؟

ایتمافت: باید اعتراف کنم که در گذشته موضع دیگری درباره این سوال داشتم. مدتی قبل با شاگردان یک مدرسه «والترف» بودم و یک مرتبه به فکر موضعیگری - که امروزه آن را پوچ می‌دانم - افتادم. حدود سال ۱۹۵۰ در مدرسه عالی کشاورزی دانشجو بودم. مجله‌ای در مورد تخریب رو به افزایش زمین در امریکا مطلبی خواندم، همان موقع یک روزنامه دیواری با موضوع «هورا! بالاخره امپریالیسم امریکا می‌میرد» درست کردیم. در آن وقت به دلیل تعصب ایندئولوژیکی متوجه تشدید تخریب مربوط به خاک مشترک تنها زمینمان است. امروز مطمئنم که بدون نوعی آگاهی زیست‌بومی نسبت به همه کره زمین نجات انسانیت میسر نیست.

هارتکه مایر: فکر می‌کنید آگاهی در این باره به موقع ایجاد خواهد شد؟

ایتمافت: من به عقل و فهم انسانهای سالم اعتقاد دارم. به‌کارگیری و استعمال سرچشمه‌های انرژی بهتر واقماً امکانپذیر است و این امر از تخریب زمین جلوگیری می‌کند. از چنین فناوریهایی باید همه جا استفاده شود. من فکر می‌کنم که می‌توان برای گفت‌وگو و دیالوگ بین بشر و زمین زبان مشترکی پیدا کرد.

بدون دست کشیدن از تخریب طبیعت، آینده انسان رو به ناپودی است. می‌توان برنامه‌های مفصل و باشکوهی ترتیب داد و سخنرانیهای زیبایی نمود؛ اما اگر برطرف کردن این مشکل را از خود شروع نکنیم، تفکرات و تأملات درباره آنکه بایستی حافظ محیط زیست بود، به جایی نخواهد رسید. ما ارتباط روحانی خود را با طبیعت گم کرده‌ایم. روزگاری برای دهفتا کشت و کار حالت اعمال مذهبی داشت. به هنگام کاشتن و بذرافشانی دعا کردند. در آن موقع جریان صنعت و فن در کشت و کار هنوز نفوذ نکرده بود.

هارتکه مایر: دیوید بوهوم، متفکر فیزیک کوانتا، بافت جهان

